

فقه و اجتهاد

دوفصلنامه علمی - تخصصی
سال پنجم، شماره دهم (پاییز و زمستان ۱۳۹۷)



هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا

- سید جواد حسینی خواه (استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم و مدرس دانشگاه)
- محمدجعفر طیبی (مدرس دانشگاه و استاد حوزه علمیه قم)
- سید علی علوی قزوینی (دانشیار دانشگاه تهران، پردیس فارابی)
- ابوالقاسم علیدوست (دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی)
- محمدجواد فاضل لنکرانی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)
- محمدرضا فاضل کاشانی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)
- محمد قائمی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)
- محمدعلی قاسمی (استاد حوزه علمیه قم و مدرس جامعه المصطفی العالمیه)
- محمدمهدی مقدادی (دانشیار دانشگاه مفید قم)

نمایه شده در پایگاه‌های:

Magiran (بانک اطلاعات نشریات کشور)

Noormags (پایگاه مجلات تخصصی نور)

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار

معاونت پژوهش، دفتر فصلنامه فقه و اجتهاد

تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴

دورنگار: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۵۸۸

سامانه فصلنامه: www.mags.markafeqhi.com

پست الکترونیکی: mags@markafeqhi.com

قیمت: ۴۰۰۰۰۰ ریال

صاحب امتیاز:

مرکز فقهی ائمه اطهار

مدیر مسئول:

آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی

سر دبیر:

علی نهواندی

دبیر تحریریه:

رضا پورصدقی

دبیر اجرایی:

مهدی مقدادی داوودی

ویراستار:

سلمان بابایی

مترجم انگلیسی:

احمد رضا عبادی

مترجم عربی:

حبیب ساعدی

طراح:

حمیدرضا پورحسین

صفحه آرا:

محسن شریفی

Reflections on the Levels of Enjoining the Good and Forbidding the Wrong

Hossein Najafi Bostan¹

Abstract

One of the important topics regarding enjoining the good and forbidding the wrong is the levels of enjoining and forbidding. Due to some ambiguities over the subject, this article has tried to take a step towards further clarifying its dimensions and angles with an Ijtihadi approach and analyzing the narrations about the issue through a survey of the fatwas of the jurists. The results of the study show that the problem could be modified or precisely restated in six axes including: the threefold levels of the good and forbidding the wrong, the sufficiency of heartfelt denial in the obviation of the assignment, the reasons given for precedence of verbal command and prohibition to practical ones, the necessity of classification of methods of enjoining the good and forbidding the wrong, considering the avoidance of participation in sinful gatherings as one of the methods of enjoining the good and forbidding the wrong, considering practical enjoining the good and forbidding the wrong as a public duty, or perceiving it conditioned to the permission of the Infallible (P.B.U).

Keywords: Enjoining the Good, Forbidding the Wrong, Heartfelt Denial, Verbal Denial, Practical Denial.

1. Associate Professor of the Department of Social Sciences at the Seminary and University Research Institute.

فقه واجتهاد

دوفصلنامه علمی - تخصصی

سال پنجم، شماره دهم (پاییز و زمستان ۱۳۹۷)

تاریخ ارسال، ۱۳۹۹/۶/۵

تاریخ پذیرش، ۱۳۹۹/۹/۲۴

تأملاتی پیرامون مراتب امر به معروف و نهی از منکر

حسین نجفی بستان^۱

چکیده

از محورهای مهم مباحث امر به معروف و نهی از منکر، بحث مراتب امر و نهی است. این مقاله با توجه به وجود پاره‌ای ابهامات، کوشیده است با رویکرد اجتهادی، از طریق تحلیل روایات مسئله و با نگاهی به فتاوی فقها گامی در جهت روشن شدن بیشتر ابعاد و زوایای آن بردارد. نتایج این بررسی نشان می‌دهد در شش محور امکان جرح و تعدیل یا ارائه تقریر دقیق‌تری از مسئله وجود دارد. این محورها عبارت‌اند از: ۱. سه‌گانه بودن مراتب امر به معروف و نهی از منکر، ۲. کفایت انکار قلبی در سقوط تکالیف مستقل ایمانی و اعتقادی، ۳. دلایل ارائه شده برای تقدیم امر و نهی زبانی بر امر و نهی عملی، ۴. لزوم رعایت تدرج میان شیوه‌های امر به معروف و نهی از منکر، ۵. قلمداد کردن اجتناب از مجالس گناه به عنوان یکی از شیوه‌های امر به معروف و نهی از منکر، ۶. عمومی دانستن وظیفه امر و نهی عملی یا مشروط دانستن آن به اذن معصوم علیه السلام.
واژگان کلیدی: امر به معروف، نهی از منکر، انکار قلبی، انکار زبانی، انکار عملی.

۱. دانشیار گروه علوم اجتماعی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. hbastan@rihu.ac.ir

مقدمه

هر جامعه‌ای برای تداوم فرهنگ خود، حفظ نظم و امنیت و جلوگیری از آسیب‌های اجتماعی، نیازمند یک نهاد کارآمد نظارت و کنترل اجتماعی است. جوامع گوناگون بر حسب مبانی فلسفی و ایدئولوژیک خود از جمله نوع نگاهشان به حقوق و وظایف مردم و حکومت، الگوهای متفاوتی را برای نظام‌های نظارتی خود معرفی کرده‌اند. اسلام نیز در طرح کلی نظام اجتماعی خود، تأسیس نهاد امر به معروف و نهی از منکر را برای تحقق کارکردهای یادشده پیش‌بینی کرده و به منظور فراهم کردن ضمانت اجرا و پشتوانه قوی برای شکل‌گیری این نهاد، امر به معروف و نهی از منکر را از واجبات شرعی قلمداد کرده است.

امر به معروف و نهی از منکر از مهم‌ترین فرایض دینی هستند که فقها از دیرباز کتاب مستقلی را در مجموعه‌های فقهی به بررسی مسائل آن اختصاص داده‌اند. امروزه در سایه تشکیل نظام اسلامی و بروز مسائل و آسیب‌های اجتماعی جدید، اهمیت این فریضه دوچندان شده است، هم‌چنان‌که پرسش‌ها و ابهامات فزاینده‌ای پیرامون آن شکل گرفته‌اند. یکی از محورهای مهم مباحث امر به معروف و نهی از منکر، بحث مراتب امر و نهی است که فقها در آن به بیان مراتب سه‌گانه قلبی، زبانی و عملی می‌پردازند، ضمن آنکه قائل به لزوم رعایت تدرج میان این سه مرتبه و شیوه‌های ذیل هر کدام هستند، یعنی معتقدند اگر امر و نهی در قالب مرتبه پایین‌تر برای جلوگیری از فعل گناه یا ترک واجب کفایت کند، نوبت به مرتبه بالاتر نمی‌رسد و تا زمانی که امر و نهی با شیوه‌های خفیف‌تر امکان‌پذیر باشد، به‌کارگیری شیوه‌های شدیدتر جایز نیست و در صورتی که مراتب یا شیوه‌ها همسان باشند، مکلف بین آنها مخیر خواهد بود. (نجفی، بی‌تا، ج ۲۱، ص ۳۷۴ - ۳۷۸؛ امام خمینی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۴۷۶ - ۴۷۹).

با این حال، این مسئله ابعاد و زوایایی دارد که به نظر می‌رسد هنوز از وضوح کافی برخوردار نیستند. معنای امر و نهی قلبی و کفایت آن در سقوط تکلیف، امکان و لزوم رعایت تدرج در شیوه‌ها، وجه ارتباط ترک مجلس گناه با مراتب نهی از منکر و متوکی اجرای امر و نهی عملی، از موارد سؤال‌برانگیزی هستند که به تأمل

بیشتری نیاز دارند؛ زیرا در منابع فقهی توضیح کافی درباره آنها داده نشده است. این در حالی است که در میان مقالات فراوانی که در سال‌های اخیر پیرامون موضوع امر به معروف و نهی از منکر به رشته تحریر درآمده‌اند نیز مقاله‌ای یافت نشد که مسئله مراتب امر و نهی را به طور مستقل بررسی کرده باشد.

از این رو، در مقاله پیش رو با هدف آشکارشدن بیشتر زوایای مسئله و رفع ابهامات آن، تأملاتی در این زمینه‌ها خواهیم داشت. بدین منظور، بحث را در دو قسمت پی می‌گیریم: در قسمت اول، مروری بر مهم‌ترین روایات مسئله خواهیم داشت و قسمت دوم را به بیان نتایج این تأملات در خلال شش نکته اختصاص خواهیم داد.

۱. مروری بر روایات دال بر مراتب امر و نهی

روایاتی که بر مراتب امر به معروف و نهی از منکر دلالت دارند، هیچ‌یک دارای سند معتبری نیستند. با این حال، با توجه به کثرت این روایات در منابع شیعه و اهل سنت و نقل چندین روایت در دو کتاب شریف کافی و نهج البلاغه می‌توان از اطمینان به صدور چنین مضمونی از معصوم علیه السلام سخن گفت، ضمن آنکه فتوای مشهور فقها بر طبق این روایات از اعتمادشان به مضمون آنها حکایت دارد. به هر حال، بحث را با مروری بر چند روایت اصلی آغاز کرده و در ادامه به سایر روایات مرتبط نیز اشاره می‌کنیم:

۱-۱. روایت مرسله جابر

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ بَشْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَصْمَةَ قَاضِي مَرَوْ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: فَأَنْكِرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَالْفُطُورِ بِالسِّيَتِكُمْ وَصُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَلَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمٍ فَإِنْ اتَّعَظُوا وَإِلَى الْحَقِّ رَجَعُوا فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِمْ إِلَّا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ هُنَالِكَ فَجَاهِدُواهُمْ بِأَيْدِيكُمْ وَأَبْغَضُواهُمْ بِقُلُوبِكُمْ غَيْرَ طَالِبِينَ سُلْطَانًا وَلَا بَاغِينَ مَالًا وَلَا مُرِيدِينَ ظُلْمًا ظَفَرًا حَتَّى يَفِئُوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ وَيَمْضُوا عَلَى طَاعَتِهِ» (حرّ عاملی، ۱۴۲۹، ج ۱۶، ص ۱۳۱).

پس منکر را با قلب خویش انکار [و محکوم] و با زبانتان از آن نهی کنید و بر صورت مرتکبین آن سیلی بزنید و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامت گری نهراسید، پس اگر اندرز پذیرفتند و به حق بازگشتند، دیگر نباید به آنان تعرض کرد؛ زیرا تعرض تنها به کسانی توان کرد که به مردم ستم روا داشته و به ناحق در زمین فساد می کنند که برای آنان کیفری دردناک است؛ پس در این حالت با ایشان با پیکرهای خود جهاد کنید و با دل هایتان به آنان کینه بورزید، بی آنکه قصد سلطه جویی یا کسب اموال داشته باشید و یا اینکه بخواهید با ستم کاری به پیروزی دست یابید، تا آنگاه که به حکم خدا باز گردند و به اطاعت خداوند گردن نهند.

این روایت به سه شیوه مقابله با منکر، شامل انکار قلبی و زبانی و عملی اشاره کرده است.

۲-۱. روایت مرفوعه عبدالرحمن بن ابی لیلی

مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الرَّضِيُّ فِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ قَالَ: وَرَوَى ابْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ فِي تَارِيخِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى الْفَقِيهِ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ عَلِيًّا ع يَقُولُ يَوْمَ لَقِينَا أَهْلَ الشَّامِ: أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَى غَدَوَانًا يُعْمَلُ بِهِ وَمُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَبَرَّيْ وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَهُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ أَعْلَى وَكَلِمَةُ الظَّالِمِينَ السُّفْلَى فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى وَقَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَتَوَرَّعَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينُ؛ (همان، ص ۱۳۳).

«آن روزی که با اهل شام رودررو شدیم، از علی ع شنیدم که می فرمود: ای مؤمنان، هر کس رفتاری تجاوزگرانه و دعوتی به سوی منکر را مشاهده کند و با قلب خود آن را انکار [و محکوم] کند، سالم و مصون مانده است و هر کس با زبانش آن را انکار [و محکوم] کند، پاداش دریافت می کند، ضمن آنکه برتر از قبلی است و هر کس با شمشیر به انکار [و مقابله با] آن برخیزد تا کلمه خداوند فراتر و کلمه ستمگران فروتر رود، این همان کسی است که راه هدایت را یافته و در راه درست قرار گرفته و یقین در دلش نورافشانی کرده است».

این روایت نیز به سه شیوه مخالفت قلبی و زبانی و عملی اشاره کرده است، ضمن آنکه بر کفایت انکار قلبی به عنوان حداقل انجام وظیفه دلالت دارد.

۳-۱. روایت مرفوعه سیدرضی رحمته الله

قَالَ الرَّضِيُّ: وَقَدْ قَالَ [عَلِيٌّ] عليه السلام: فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ وَيَدِهِ فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِحِصَالِ الْخَيْرِ وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ التَّارِكُ يَدَهُ فَذَلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَمُضَيِّعٌ خَصْلَةً وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ يَدَهُ وَلِسَانَهُ فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَتَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِانْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ (همان، ص ۱۳۴).

علی علیه السلام فرمود: برخی از ایشان منکر را با قلب و زبان و دستش انکار می کند، پس اوست آنکه خصلت های نیک را به طور کامل احراز کرده است و برخی از آنان منکر را با زبان و قلبش انکار می کند و انکار با دست را فرو می گذارد، پس او به دو خصلت از خصلت های نیک چنگ زده و یکی را ضایع کرده است و برخی با قلبش انکار می کند ولی انکار با دست و زبان را فرو می نهد، پس او کسی است که از سه خصلت، دو خصلت برتر را ضایع کرده و به یکی دست یازیده و برخی انکار منکر را چه با زبان، چه با قلب و چه با دست ترک می کند، پس او مرده میان زندگان است.

این روایت نیز مانند روایت پیشین، ضمن اشاره به سه شیوه مخالفت قلبی و زبانی و عملی با منکر، بر کفایت انکار قلبی به عنوان حد اقل انجام وظیفه دلالت دارد.

۴-۱. روایت مرفوعه سیدرضی رحمته الله

عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ أَوَّلَ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ ثُمَّ بِأَلْسِنَتِكُمْ ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا وَلَمْ يُنْكَرْ مُنْكَرًا قَلْبَ فُجْعِلَ أَغْلَاهُ أَسْفَلَهُ وَأَسْفَلُهُ أَغْلَاهُ (همان).

از امیرمؤمنان علیه السلام شنیدم که فرمود: نخستین بخش جهاد که از دست شما گرفته خواهد شد، جهاد با دست و سپس جهاد با زبان و آن گاه جهاد با قلب است، پس کسی که با قلبش معروف را نشناسد و منکر را انکار نکند، قلبش وارونه و زیر و زبر خواهد شد.

هرچند جمله آغاز این روایت به مراتب سه گانه جهاد اشاره دارد، ولی به قرینه تطبیق جهاد قلبی بر انکار قلبی در ادامه جمله می توان این روایت را مرتبط با موضوع بحث تلقی کرد.

۵۱. روایت منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام

إِلَامُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ آبَائِهِ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي حَدِيثٍ قَالَ: لَقَدْ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى جَبْرِئِيلَ وَأَمَرَهُ أَنْ يَخْصِفَ بِلَدٍ يَشْتَمِلُ عَلَى الْكُفَّارِ وَالْفُجَّارِ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ: يَا رَبُّ أَخْصِفْ بِهِمْ إِلَّا بَقْلَانِ الزَّاهِدِ؟ لِيَعْرِفَ مَاذَا يَأْمُرُهُ اللَّهُ فِيهِ فَقَالَ: أَخْصِفْ بَقْلَانِ قَبْلَهُمْ فَسَأَلَ رَبَّهُ فَقَالَ: يَا رَبُّ عَرَّفَنِي لِمَ ذَلِكَ وَهُوَ زَاهِدٌ عَابِدٌ؟ قَالَ: مَكَّنْتُ لَهُ وَأَقْدَرْتُهُ فَهُوَ لَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَكَانَ يَتَوَقَّرُ عَلَى حُبِّهِمْ فِي غَضَبِي فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ بَنَّا وَنَحْنُ لَا نَقْدِرُ عَلَى انْكَارِ مَا تُشَاهِدُهُ مِنْ مُنْكَرٍ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: لَنَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَنَنْهَيْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُعَمَّنَكُمُ عَذَابُ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ: مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُنْكِرْ بِيَدِهِ إِنْ اسْتَطَاعَ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ فَحَسْبُهُ أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنَّهُ لَذَلِكَ كَارِهِ (همان، ص ۱۳۵).

امام حسن عسکری علیه السلام در حدیثی از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل می کند که خداوند به جبرئیل فرمان داد تا سرزمینی که کافران و فاجران را در بر می گرفت، مردمانش را در خود فرو برد؛ جبرئیل عرض کرد: آیا آنان را در خود فرو ببرد، به جز فلان مرد پارسا را؟ - و با این سؤال می خواست فرمان خدا را درباره آن شخص بداند - پس خداوند فرمود: او را قبل از دیگران فرو ببرد؛ جبرئیل گفت: پروردگارا، مرا از دلیل این کار آگاه کن، در حالی که او زاهد و عابد است؛ فرمود: به او مکنّت و قدرت دادم ولی او امر به معروف و نهی از منکر نمی کند و به رغم خشم من بیشترین محبت را به آنان مبذول می دارد. از رسول خدا صلى الله عليه وآله پرسیدند: پس ما چه وضعی خواهیم داشت، در حالی که نمی توانیم منکراتی را که می بینیم انکار کنیم؟ حضرت فرمود: یا امر به معروف و نهی از منکر می کنید یا عذاب خداوند همه شما را در بر خواهد گرفت. سپس فرمود: هر یک از شما منکری را مشاهده کرد، اگر می تواند با دستش و اگر نمی تواند با زبانش و اگر نمی تواند با قلبش انکار کند؛ پس همین که خداوند از کراهت قلبی او نسبت به منکر آگاه باشد، او را کفایت می کند.

در این روایت نیز به هر سه شیوه مخالفت با منکر اشاره شده، با این تفاوت که ترتیب میان آنها عوض شده است، یعنی انکار عملی در رتبه نخست، انکار زبانی در رتبه دوم و انکار قلبی در رتبه سوم قرار گرفته است، ضمن آنکه کفایت انکار قلبی

از آن به دست می‌آید. تعبیر ذیل این روایت در روایت ابی سعید خُدَری از رسول خدا ﷺ نیز نقل شده است: «مَنْ رَأَى مُنْكَرًا فَاسْتَطَاعَ أَنْ يُغَيِّرَهُ يَدِهِ فَلْيُغَيِّرْهُ يَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِلِسَانَهُ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِقْلَهُ وَذَلِكَ أَوْعَفُ الْإِيمَانِ» (ابوداود، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۲۵۴).

۲. بحث و تحلیل

در این قسمت به توضیح و تحلیل شش نکته در زمینه مراتب امر به معروف و نهی از منکر و چگونگی اجرای آنها می‌پردازیم:

۲-۱. تعداد مراتب

در عبارات بسیاری از فقها به تبعیت از ظاهر روایات، برای امر به معروف و نهی از منکر سه مرتبه قلبی، زبانی و عملی مطرح شده است و گویا کسی در سه گانه بودن مراتب امر و نهی تردید نکرده است. ولی این مطلب با توجه به بیان ذیل، جای تأمل دارد:

در روایات مسئله، گاه کلمه «انکار» یا مشتقات آن و گاه تعبیر «نهی از منکر» به کار رفته است که به نظر می‌رسد در بسیاری از متون فقهی، این دو به یک معنا گرفته شده‌اند، درحالی‌که معنای انکار عام‌تر است؛ زیرا اطلاق آن بر کراهت قلبی نیز صحیح است، بر خلاف تعبیر نهی از منکر که نمی‌تواند شامل مرتبه قلبی باشد چراکه نهی بر کراهت قلبی نسبت به یک عمل اساساً صدق نمی‌کند؛ چنان‌که محقق کرکی رحمته الله و صاحب جواهر رحمته الله به این نکته تصریح دارند. (عاملی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۴۸۶؛ نجفی، بی‌تا، ج ۲۱، ص ۳۷۷)

به همین دلیل، شماری از فقها برای رفع اشکال عدم صدق نهی بر انکار قلبی، با افزودن قید «اظهار»، مرتبه نخست نهی از منکر را اظهار کراهت و انزجار قلبی از گناه دانسته‌اند زیرا این می‌تواند مصداق نهی باشد. برای نمونه، محقق کرکی در این ارتباط می‌گوید: معقول نیست امر به معروف و نهی از منکر صرفاً قلبی باشد؛ چراکه چنین چیزی نه در لغت و نه در عرف، امر و نهی به شمار نمی‌آید زیرا به کسی که معتقد به این امر باشد، امر و ناهی اطلاق نمی‌شود. پس وجوب آن از این باب [امر به معروف و نهی از منکر] موجه نیست، بلکه این اعتقاد قلبی از توابع ایمان به همه رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است. بنابراین در مرتبه اول باید امر دیگری لحاظ شود که به

ضمیمه آن، امر و نهی به شمار آید و آن اظهار نارضایتی با نوعی روگرداندن و اظهار ناراحتی یا قهر است. (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۴۸۶)

با این حال، در روایاتی که به مراتب سه گانه اشاره کرده اند، شاهی بر این تفسیر وجود ندارد، زیرا آنچه از روایات یادشده به دست می آید، مراتب سه گانه انکار است، نه نهی از منکر. از این رو، برخلاف این برداشت رایج میان فقها که امر به معروف و نهی از منکر دارای مراتب سه گانه است، صرفاً می توان به دو مرتبه امر و نهی زبانی و عملی قائل شد و اینکه بسیاری از فقها انکار قلبی را از مراتب نهی از منکر تلقی کرده اند، به تعبیر شهید ثانی نوعی تجوُّز بوده است. (عاملی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۴۱۷)

در نتیجه، می توان از این نظر دفاع کرد که انکار قلبی چنانچه توأم با اظهار نباشد، از مراتب نهی از منکر نیست، بلکه وظیفه ای مستقل و از لوازم ایمان است که همیشه و در همه حال هم زمان با امر و نهی زبانی یا عملی باید در دل مؤمن حضور داشته باشد؛ اما اگر انکار قلبی توأم با اظهار باشد، مرتبه مستقلی نخواهد بود تا بتوان آن را مرتبه نخست قلمداد کرد، بلکه طبق اصطلاح علوم اجتماعی، نوعی استفاده از زبان بدن است و لذا به نهی از منکر زبانی ملحق می گردد.

۲-۲. انکار قلبی و سقوط تکلیف

روایات آغاز بحث، به جز روایت جابر، با قطع نظر از اشکالات سندی، بر کفایت انکار قلبی به عنوان حداقل انکار واجب دلالت داشتند و برای نمونه، روایت عبدالرحمن بن ابی لیلی آن را موجب برائت و سلامت دانسته بود که این تعبیر به سقوط تکلیف اشاره دارد. هم چنین برحسب روایت معتبر یحیی الطویل،^۱ امام صادق علیه السلام می فرماید: «حَسْبُ الْمُؤْمِنِ غَيْرًا [عِزًّا] إِذَا رَأَى مُنْكَرًا أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَلْبِهِ إِنْكَارَهُ» (حرّ عاملی، ۱۴۲۹، ج ۱۶، ص ۱۳۷) «در غیرت مؤمن آن گاه که منکری می بیند، همین بس که خداوند انکار آن را در قلبش بیابد». دلالت این روایت نیز بر کفایت انکار قلبی در مواجهه با منکرات روشن است.

ولی به نظر می رسد اطلاق این روایات با ظهور سایر روایات در وجوب امر و

۱. هرچند یحیی الطویل شخص مجهولی است، ولی چون روایت کننده از او محمد بن ابی عمیر است، طبق این مبنا که نقل ابن ابی عمیر از یک شخص نشانه وثاقت است، می توان این روایت را معتبر دانست.

نهی زبانی یا عملی در فرض تمکن، تقیید می‌خورد و در نتیجه، کفایت انکار قلبی به مواردی اختصاص خواهد یافت که امر و نهی زبانی و عملی امکان‌پذیر نباشد. در تأیید این برداشت می‌توان به روایت منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام به عنوان شاهد جمع استناد کرد.

روشن است که منظور از کفایت انکار قلبی، کفایت آن در سقوط تکلیف مستقل ایمانی و اعتقادی است که در نکته قبل به آن اشاره شد، نه اینکه انکار قلبی موجب سقوط تکلیف امر به معروف و نهی از منکر شود زیرا این تکلیف در فرض تمکن باید یا به صورت زبانی و یا به صورت عملی انجام گیرد و در فرض عدم تمکن اساساً تکلیفی ثابت نمی‌شود تا انکار قلبی را مُسقط آن فرض کنیم.

۳-۲. کیفیت ترتیب

فتوای مشهور میان فقها آن است که در انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر باید از مرتبه پایین‌تر آغاز کرد و در صورت مؤثر نبودن، به مرتبه بالاتر منتقل شد و بنابراین، کیفیت ترتیب به صورت قلبی، سپس زبانی و سپس عملی ترسیم شده است. (نجفی، بی‌تا، ج ۲۱، ص ۳۷۸) در مقابل، برخی از فقها امر و نهی عملی را بر امر و نهی زبانی مقدم دانسته‌اند (حلی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۴۵۹؛ مرکز الرساله، ۱۴۲۰، ص ۶۸).

روایاتی که متعرض کیفیت ترتیب شده‌اند، بر دو دسته‌اند: روایت جابر و روایت عبدالرحمن بن ابی لیلی، ترتیب را به صورت قلبی، زبانی و عملی و روایت منسوب به امام عسکری علیه السلام و روایت سنن / ابی داود، ترتیب را بر عکس دسته اول و به صورت عملی، زبانی و قلبی ترسیم کرده‌اند.

اگرچه هیچ‌یک از این روایات، سند صحیحی ندارد، ولی احتمال صدور دو روایت نخست به لحاظ نقل در دو کتاب کافی و نهج البلاغه بسیار قوی‌تر است، ضمن آنکه موافقت مشهور فقها را با خود دارند. از این گذشته، سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام که در جنگ‌های خود همواره دعوت و موعظه و امر به معروف را بر قتال مقدم می‌کردند (حر عاملی، ۱۴۲۹، ج ۱۵، ص ۴۳؛ طبرسی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۲۳۷؛ شوکانی، ۱۹۷۳، ج ۸، ص ۵۱) و همچنین سیره امیرمؤمنان علیه السلام در برخورد با منحرفان اعتقادی مانند غلات که ابتدا آنان را موعظه و از آنها مطالبه توبه می‌کرد و در

صورت امتناع، به کیفر می‌رساند (حر عاملی، ۱۴۲۹، ج ۲۸، ص ۳۳۴ - ۳۳۶)، مؤید نظر مشهور است. به علاوه، می‌توان گفت: تقدیم امر و نهی زبانی بر امر و نهی عملی، از مصادیق ترجیح آسان بر دشوار (ترجیح اسهل الأمرین) است که از احکام اعتباری عقل عملی بوده و ریشه در فطرت انسانی دارد.

اما استدلال صاحب جواهر به قاعده حرمت ایذا و اضرار به مؤمن و لزوم اکتفا به قدر ضرورت (نجفی، بی‌تا، ج ۲۱، ص ۳۷۸)، قابل مناقشه به نظر می‌رسد؛ زیرا صرف نظر از اینکه امر به معروف و نهی از منکر همیشه مستلزم ایذا و اضرار نیست، با توجه به تعداد زیاد اطلاعات امر به معروف و نهی از منکر که به درجه بندی ایذا هیچ اشاره‌ای ندارند، وجهی برای این استدلال باقی نمی‌ماند. از این گذشته، در روایت مرسله شیخ طوسی رحمه الله آمده است:

«قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام لِقَوْمٍ مِنْ أَصْحَابِهِ: إِنَّهُ قَدْ حَقَّ لِي أَنْ أَخَذَ الْبَرِيءَ مِنْكُمْ بِالسَّقِيمِ وَكَيْفَ لَا يَحَقُّ لِي ذَلِكَ وَأَنْتُمْ تُلْغُونَ عَنِ الرَّجُلِ مِنْكُمْ الْقَبِيحُ فَلَا تُنْكِرُونَ عَلَيْهِ وَلَا تَهْجُرُونَهُ وَلَا تُؤْذُونَهُ حَتَّى يَتْرُكَ» (حر عاملی، ۱۴۲۹، ج ۱۶، ص ۱۴۵).

امام صادق عليه السلام به گروهی از یارانش فرمود: به راستی حق دارم بی گناهان شما را به سبب گناه گناهکارانتان بازخواست کنم و چگونه این حق را نداشته باشم در حالی که وقتی خبر کردار ناپسند یکی از شما به شما می‌رسد، او را نهی از منکر نمی‌کنید و از وی کناره نمی‌گیرید و او را آزار نمی‌دهید تا از کار ناپسند خود دست بردارد؟! در این روایت به لزوم ایذا گناهکاران برای وادار کردن آنان به ترک گناه تصریح شده است.

۲-۴. رعایت تدرّج میان شیوه‌ها

برحسب نظر مشهور میان فقها، در درون هر یک از مراتب سه گانه امر به معروف و نهی از منکر، شیوه‌های خفیف‌تر بر شیوه‌های شدیدتر مقدم‌اند. (نجفی، بی‌تا، ج ۲۱، ص ۳۷۸) البته در ضمن نکته سوم اشاره شد که استدلال صاحب جواهر رحمه الله بر این مطلب به قاعده حرمت ایذا و اضرار به مؤمن و لزوم اکتفا به قدر ضرورت، قابل مناقشه است. با وجود این، می‌توان به برخی ادله دیگر مانند حکم فطری عقل به لزوم ترجیح اسهل الأمرین استناد کرد.

به هر حال، این مطلب هرچند به لحاظ نظری صحیح و منطبق بر قواعد است،

ولی در مقام عمل، همیشه قابلیت اجرایی ندارد زیرا در بسیاری از موارد، امکان تشخیص میزان تأثیر و مقایسه دقیق میان شیوه‌های گوناگون برای آمران و ناهیان فراهم نیست. در نتیجه، لزوم رعایت تدرّج میان شیوه‌ها به مواردی منحصر خواهد بود که اشخاص بتوانند تفاوت میزان تأثیر در آنها را به‌روشنی احراز و مقایسه کنند.

۵-۲. اجتناب از مجالس گناه

در تعدادی از روایات بر لزوم اجتناب از مجالس گناه یا لزوم هجر (کناره‌گیری از) گناه‌کاران تأکید شده است. ابتدا این روایات را مرور می‌کنیم:

۲-۵-۱. روایت معتبر حارث بن مُغیره

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَا تَخُذَنَّ الْبَرِيءَ مِنْكُمْ بِذَنْبِ السَّقِيمِ وَلَمْ لَا أَفْعَلْ وَيَبْلُغُكُمْ عَنِ الرَّجُلِ مَا يَشِينُكُمْ وَيَشِينِي فَتَجَالِسُونَهُمْ وَتُحَدِّثُونَهُمْ فَيَمُرُّ بِكُمْ الْمَارُ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ شَرٌّ مِنْ هَذَا فَلَوْ أَنَّكُمْ إِذَا بَلَغُكُمْ عَنْهُ مَا تَكَرَّهُوْنَ زَبَرْتُمُوهُمْ وَنَهَيْتُمُوهُمْ كَانَ أَبَرَّ بِكُمْ وَبِي» (حرّ عاملی، ۱۴۲۹، ج ۱۶، ص ۱۴۵).

به یقین بی گناه شما را به سبب گناه گناه‌کاران بازخواست می‌کنم و چرا چنین نکنم درحالی که به شما خبر می‌رسد کسی کاری کرده که موجب بدنامی شما و من است و با این حال، با او نشست و برخاست می‌کنید و هم سخن می‌شوید؛ در نتیجه، رهگذران می‌گویند اینان از او بدترند! اگر زمانی که از کار ناخوشایند او مطلع می‌شدید، با وی تندی و او را نهی می‌کردید، هم برای شما و هم برای من نیک‌تر بود.

برحسب این روایت، امام صادق عليه السلام گروهی از شیعیان خود را به دلیل ترک نهی از منکر و هم‌نشینی و هم‌سخنی با گناهکاران توبیخ کرده است.

۲-۵-۲. روایت حارث بن مُغیره

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ مَجْشُوبٍ عَنْ خَطَّابِ

۱. طبق تحقیق، سهل بن زیاد شخص ثقه‌ای بوده است (ر.ک: شبیری زنجانی، ۱۳۷۷، ج ۲۱، ص ۶۸۳۵) و بقیه رجال سند نیز ثقات‌اند.

بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لَهُ: لَا حِمْلَنَ ذُنُوبَ سَفَهَائِكُمْ عَلَى عِلْمَائِكُمْ... مَا يَمْنَعُكُمْ إِذَا بَلَغَكُمْ عَنِ الرَّجُلِ مِنْكُمْ مَا تَكْرَهُونَ وَمَا يَدْخُلُ عَلَيْنَا بِهِ الْأَذَى أَنْ تَأْتُوهُ فَتُؤَيَّبُوهُ وَتُعَذِّلُوهُ وَتَقُولُوا لَهُ قَوْلًا بَلِغًا قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِذَا لَا يَقْبَلُونَ مِنَّا قَالَ: اهْجُرُوهُمْ وَاجْتَنِبُوا مَجَالِسَهُمْ» (همان)

بی تردید مسئولیت گناهان کم خردان شما را متوجه دانایان تان می دانم... چه چیز شما را بازمی دارد که وقتی مطلع می شوید فردی از شما کاری انجام داده که ناخوشایند شما و موجب آزار و اذیت ماست، به نزد او رفته و او را سرزنش کنید و با او قاطعانه سخن بگویید؟ عرض کردم: فدایت شوم، اگر چنین کنیم از ما نمی پذیرند؛ فرمود: از آنان کناره گیری کنید و از حضور در مجالس شان پرهیزید.

صرف نظر از اشکال سندی به جهت خطاب بن محمد که توثیق نشده است (خویی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۵۹)، در این روایت که ظاهراً تعبیر دیگری از روایت قبلی است، پس از آنکه حارث بن مغیره، فرض عدم تأثیر نهی از منکر در گناهکاران را مطرح می کند، حضرت با عبارت «اهْجُرُوهُمْ وَاجْتَنِبُوا مَجَالِسَهُمْ» به کناره گیری و اجتناب از مجالس آنان فرمان می دهد.

۲-۵-۳. روایت مرسله شیخ طوسی رحمته الله

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ [الطوسي] قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام لِقَوْمٍ مِنْ أَصْحَابِهِ: إِنَّهُ قَدْ حَقَّ لِي أَنْ أَخَذَ الْبَرِيءَ مِنْكُمْ بِالسَّقِيمِ وَكَيْفَ لَا يَحِقُّ لِي ذَلِكَ وَأَنْتُمْ يَبْلُغُكُمْ عَنِ الرَّجُلِ مِنْكُمْ الْقَبِيحُ فَلَا تُنْكِرُونَ عَلَيْهِ وَلَا تَهْجُرُونَهُ وَلَا تُؤْذُونَهُ حَتَّى يَتْرَكَ» (همان).

امام صادق عليه السلام به گروهی از یارانش فرمود: به راستی حق دارم بی گناهان شما را به سبب گناه گناهکاران تان بازخواست کنم و چگونه این حق را نداشته باشم در حالی که وقتی خبر کردار ناپسند یکی از شما به شما می رسد، او را نهی از منکر نمی کنید و از وی کناره نمی گیرید و او را آزار نمی دهید تا از کار ناپسند خود دست بردارد؟!.

این روایت نیز که به احتمال قوی ناظر به همان قضیه حارث بن مغیره است، به کناره گیری از گناهکاران امر می کند.

۲-۵-۴. روایت هشام بن سالم

«الطوسي في المَجَالِسِ وَالْأَخْبَارِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْقَزْوِينِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَهْبَانَ الْهَنْائِيِّ الْبَصْرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ

بن عبد‌الکریم الزعفرانی عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي عن أبيه عن محمد بن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لو أنكم إذا بلغكم عن الرجل شيء تمسيتُم إليه فقلتم: يا هذا إما أن تعز لنا وتجنبنا وإما أن تكف عن هذا فإن فعل وإلا فاجتنبوه» (همان، ص ۱۴۶).

... کاش هنگامی که از فردی [از یارانتان] اقدام ناشایستی به شما گزارش می‌شد، به سوی او حرکت می‌کردید و می‌گفتید: فلانی، یا از ما کناره‌گیری کن و یا از این کار دست بردار؛ پس اگر دست بردارد که هیچ و الا از وی دوری کنید.

صرف نظر از ضعف سند به سبب حسین بن ابراهیم قزوینی و حسن بن علی زعفرانی که توثیقی درباره آنها نقل نشده است (خویی، ۱۴۰۹، ج ۶، ص ۷۱ و ۱۹۱)، مضمون این روایت با روایت حارث بن مؤنیر مشابهت دارد.

۲-۵-۵. روایت عبدالله بن صالح

«محمّد بن يعقوب عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن أبي زياد النهدي عن عبد الله بن صالح عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا ينبغي للمؤمن أن يجلس مجلساً يُعصى الله فيه ولا يقدر على تغييره» (همان، ص ۲۶۰).

... سزاوار نیست مؤمن در مجلسی بنشیند که در آن نافرمانی خدا می‌شود، در حالی که قدرت بر تغییر آن ندارد.

با قطع نظر از اشکال سندی به جهت مجهول بودن عبدالله بن صالح (خویی، ۱۴۰۹، ج ۱۱، ص ۲۳۵)، در این روایت به ترک مجلس گناه در فرض عدم قدرت بر جلوگیری از گناه سفارش شده است.

۲-۵-۶. روایت مرفوعه کمیل بن زیاد

«عماد الدين الطبري في بشارة المصطفى في وصية أمير المؤمنين عليه السلام لکميل: يا كميل قل الحق على كل حال واد المتقين واهجر الفاسقين وجانب المنافقين ولا تصاحب الخائنين» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۲، ص ۱۹۷).

... ای کمیل، حق را در هر حال اظهار نما؛ با پرهیزگاران دوستی کن؛ تبه‌کاران را ترک کن؛ از منافقان پرهیز کن و با خائنان همراهی نکن. در این روایت، به کناره‌گیری از تبه‌کاران، دوری از منافقان و ترک هم‌نشینی با خائنان سفارش شده است.

با توجه به این روایات، این سؤال به ذهن می‌آید که آیا دو تکلیف یادشده یعنی لزوم اجتناب از مجالس گناه و لزوم کناره‌گیری از گناهکاران، ناظر به مراتب امر به معروف و نهی از منکرند یا دو تکلیف مستقل و فراتر از وجوب امر و نهی‌اند؟ ظاهر تعبیر «لَا تَهْجُرُوهُ... حَتَّى يَتْرُكَ» در روایت مرسله شیخ طوسی رحمته الله و نیز شأن نزول آیه «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ...» (توبه: ۱۱۸) که متضمن قطع رابطه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان با سه نفری است که از شرکت در جنگ تبوک تحلف کرده بودند (طباطبایی، بی‌تا، ج ۹، ص ۴۰۷)، احتمال نخست را تأیید می‌کنند. از این گذشته؛ حتی اگر در سند روایت و دلالت شأن نزول آیه مناقشه شود، با فرض مؤثر بودن این شیوه در جلوگیری از منکر می‌توان مشروعیت آن را با استناد به ادله عام امر به معروف و نهی از منکر ثابت کرد.

در مقابل، شواهدی از آیات و روایات بر احتمال دوم دلالت دارند. برای نمونه، قرآن کریم می‌فرماید: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (انعام: ۶۸) «و چون ببینی کسانی آیات ما را استهزا می‌کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری پردازند! و اگر شیطان از یاد تو برد، هرگز پس از یاد آمدن با قوم ستمگر منشین» و نیز می‌فرماید: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (نجم: ۲۹) «پس [ای پیامبر،] از هر کس که از یاد ما روی گردانده و جز زندگی دنیا را خواستار نبوده است، روی بگردان».

همچنین می‌توان به روایات حارث بن مُغیره، عبدالله بن صالح و کمیل بن زیاد به عنوان مؤید استناد کرد. به طور خاص، در روایت حارث بن مُغیره پس از آنکه وی احتمال نافرمانی گناهکاران در برابر نهی از منکر - که بیانگر مؤثر نبودن نهی از منکر است - را پیش می‌کشد، حضرت به کناره‌گیری و اجتناب از مجالس آنان امر می‌کند.

روشن است که با توجه به منافات نداشتن و قابل جمع بودن دو احتمال مزبور با یکدیگر می‌توان از سویی اجتناب از مجالس گناه و کناره‌گیری از گناهکاران را در فرض احتمال تأثیر، از شیوه‌های امر به معروف و نهی از منکر به شمار آورد و از سوی دیگر، در فرض احتمال عدم تأثیر باید آن را تکلیفی مستقل قلمداد کرد که هدف آن نه جلوگیری از گناه، بلکه جلوگیری از پیامدهای ارتباط و هم‌نشینی با گناهکاران است؛ از قبیل بدبین شدن مردم به نیکان و اثرپذیری یا الگوپذیری آنان از گناهکاران.

گفتنی است وجوب پرهیز و کناره‌گیری از گناهکاران به لحاظ حکم اولی، منافاتی با این امر ندارد که در شرایط خاص، به دلیل ترتب مصلحت یا مفسده‌ای، حفظ ارتباط یا درجه‌ای از ارتباط را از باب حکم ثانوی جایز یا واجب بدانیم. جدای از این، از برخی روایات به دست می‌آید که حتی به لحاظ حکم اولی، وجوب کناره‌گیری عمومیت ندارد؛ از جمله در مورد روابط خانوادگی تخصیص خورده است. به طور خاص، شوهر در فرض انحراف جنسی زن، ملزم به طلاق دادن او نیست و چنان‌چه به وی علاقه داشته باشد، می‌تواند با او زندگی کند. در روایت صحیحۀ ژراره از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ امْرَأَتِي لَا تَدْفَعُ يَدَ لَامِسٍ قَالَتْ: فَطَلَّقْهَا فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أُحِبُّهَا قَالَ: فَأَمْسِكْهَا» (حرّ عاملی، ۱۴۲۹، ج ۲۸، ص ۱۴۷).

مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، همسرم درخواست جنسی کسی را رد نمی‌کند! فرمود: طلاقش بده؛ گفت: ای رسول خدا، او را دوست دارم؛ فرمود: پس نگاهش دار.

در روایت صحیحۀ عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نیز که مضمون مشابهی دارد، چنین آمده است: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ رَأَى امْرَأَتَهُ تَزْنِي أَوْ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يُمَسِكَهَا؟ فَقَالَ: نَعَمْ إِنْ شَاءَ» (همان، ص ۱۴۸).

۶-۲. متولّی اجرای امر و نهی عملی

روایاتی که در ابتدای مقاله نقل کردیم، بر وجوب امر و نهی عملی به عنوان یکی از مراتب امر و نهی دلالت داشتند. ظاهر آن روایات، وجوب امر و نهی عملی بر همه مؤمنان است. در این باره همچنین می‌توان به روایات ذیل استناد کرد:

۱-۶-۲. روایت معتبر محمد بن ابی‌عثمیر

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَا قُدِّسَتْ أُمَّةٌ لَمْ يُوْخَذْ لِضَعْفِهَا مِنْ قَوِيَّهَا غَيْرَ مُنْعَعٍ» (حرّ عاملی، ۱۴۲۹، ج ۱۶، ص ۱۲۰).

امتی که حق فرد ناتوانش را بدون آنکه دچار ترس و لکنت زبان شود از فرد توانمند نگیرد، به پاکی نمی‌رسد.

در این روایت بر لزوم احقاق حقوق ضعفای جامعه در برابر توانگران تأکید شده است که عمدتاً در ذیل مرتبه سوم امر به معروف و نهی از منکر، امکان تحقق دارد و اطلاق آن هم شامل افراد می‌شود و هم حاکمان. در ضمن، طبق نظر مختار در خصوص حجیت مراسلات ابن ابی عمیر، اعتبار سند روایت ثابت می‌شود، به‌ویژه با توجه به اینکه ابن ابی عمیر این روایت را نه از یک نفر، بلکه به واسطه گروهی از راویان شیعه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

۲-۶-۲. روایت أحمد بن عیسی علوی

«الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطُّوسِيُّ فِي مَجَالِسِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَهِيلٍ الضَّبِّيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَيْبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: كَانَ يُقَالُ: لَا يَحِلُّ لِعَيْنٍ مُؤْمِنَةٍ تَرَى اللَّهَ يُعْصَى فَتَطْرَفَ حَتَّى تُغَيِّرَهُ» (همان، ص ۱۲۶).

گفته می‌شد: بر چشم باایمان، حلال نیست که ببیند خداوند نافرمانی می‌شود، پس پلک فروبندد، مگر اینکه آن را تغییر دهد.

این روایت، صرف نظر از چند اشکال سندی، از جمله مجهول بودن سه تن از راویان آن یعنی محمد بن أحمد شافعی، حسین بن سهیل ضبی و عبدالله بن شیب، بر حرمت بی تفاوت ماندن در برابر گناه و لزوم اقدام عملی در جهت جلوگیری از گناه دلالت دارد، ضمن آنکه مخاطب تکلیف را، هر انسان مؤمنی قرار داده است.

۳-۶-۲. روایت معتبر یحیی الطویل

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيٍّ [بن ابراهیم] عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ يَحْيَى الطَّوِيلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَا جَعَلَ اللَّهُ بَسْطَ اللِّسَانِ وَكَفَّ أَلِيدٍ وَلَكِنْ جَعَلَهُمَا يُبْسَطَانِ مَعًا وَيُكْفَانِ مَعًا» (همان، ص ۱۳۱).

... خداوند به باز بودن زبان و بسته بودن دست حکم نکرده است، بلکه حکم او آن است که هر دو با هم باز و هر دو با هم بسته شوند.

این روایت ضمن اشاره به دو شیوه مخالفت زبانی و جلوگیری عملی از منکر، آنها را از یکدیگر انفکاک‌ناپذیر دانسته و با توجه به اینکه وجوب همگانی امر و نهی

۱. وجه اعتبار سند این روایت، همان است که در ذیل نکته دوم بیان شد.

زبانی نزد همه فقها مسلم است، مدلول التزامی روایت، وجوب همگانی امر و نهی عملی خواهد بود.

با این حال، فقها در مورد متوکی اجرای مرتبه اخیر امر به معروف و نهی از منکر که متضمن برخوردهای عملی و قهرآمیز از قبیل تأدیب، ضرب، جرح و قتل است، دست‌کم سه دیدگاه متفاوت ابراز کرده‌اند:

۱. وجوب آن بر آحاد مکلفین به طور مطلق، یعنی بدون شرط به اذن معصوم علیه السلام که عده‌ای مانند سیدمرتضی، شیخ طوسی (در تبیان)، ابوالصلاح حلبی، ابن‌ادریس و علامه حلی، مطابق این دیدگاه فتوا داده‌اند. (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۴۶۰ - ۴۶۱)

۲. وجوب آن بر آحاد مکلفین به شرط اذن معصوم علیه السلام یا نایب او که بیشتر فقها این دیدگاه را اختیار کرده‌اند. (نجفی، بی‌تا، ج ۲۱، ص ۳۸۳)

۳. اختصاص آن به حکومت و عدم وجوب آن بر افراد عادی، چنان‌که جمعی از فقهای معاصر قائل شده‌اند (صدر، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۵۸۸).^۱

در مقام ارزیابی، به نظر می‌رسد دیدگاه نخست قابل التزام نیست زیرا به موجب شواهد متعدد، اطلاق روایاتی که بر وجوب همگانی امر و نهی عملی دلالت دارند، تقیید خورده است. یکی از این شواهد، سیره خود معصومین علیهم السلام در برخورد با منکرات است که نشان می‌دهد جز در زمان حکومت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام، اقدام عملی قهرآمیز از سوی آن بزرگواران صورت نمی‌گرفته است.

دومین شاهد آن است که استفاده از زور در مقام امر و نهی، نوعاً به مفاسد اجتماعی از قبیل درگیری و آشوب و به طور کلی اختلال نظام منجر می‌شود و از این رو، عقلاً نمی‌تواند به آحاد جامعه واگذار شود، چنان‌که صاحب جواهر رحمته الله علیه در فرض نیاز به قتل یا جرح، همین مطلب را دلیل رفع ید از اطلاعات گرفته است (نجفی، بی‌تا، ج ۲۱، ص ۳۸۳)، گرچه استلزام این تالی فاسد، اختصاص به این دو فرض ندارد و در فرض نیاز به ضرب یا تأدیب نیز جاری است.

شاهد سوم آن است که در شماری از روایات با اینکه در مقام بیان تکلیف فعلی بوده‌اند، به امر و نهی زبانی بسنده شده و امر و نهی عملی مسکوت گذارده شده

۱. همچنین ر.ک: سیستانی، ۱۴۱۴، ص ۱۵۱.

است که این روایات، احتمال وجوب مطلق امر و نهی عملیبر همه ی مکلفین را نفی می کنند. در این خصوص، گذشته از دو روایت حارث بن مُغیره و روایت هشام بن سالم که پیش تر به آنها اشاره شد، می توان به روایات ذیل استناد کرد:

۴-۶-۲. روایت معتبر عبدالاعلی مولى آل سام

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ غَذَافِرٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا جَلَسَ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَبْكِي وَقَالَ: أَنَا عَجَزْتُ عَنْ نَفْسِي كُلَّتْ أَهْلِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: حَسْبُكَ أَنْ تَأْمُرَهُمْ بِمَا تَأْمُرُ بِهِ نَفْسَكَ وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا تَنْهَى عَنْهُ نَفْسَكَ» (حر عاملی، ۱۴۲۹، ج ۱۶، ص ۱۴۸).

زمانی که آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» نازل شد، مردی از مسلمانان نشست و شروع به گریه کرد و گفت: من از [حفظ] خودم ناتوان بودم؛ اکنون به [حفظ] خانواده ام مکلف شدم! پس رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: برای تو همین بس است که آنان را به چیزی امر کنی که خودت را امر می کنی و از چیزی نهی کنی که خودت را نهی می کنی.

این روایت که مرحوم مجلسی از آن به حسن موثق تعبیر کرده (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۸، ص ۴۱۰)، ظاهرش کفایت امر و نهی زبانی در سقوط تکلیف است.

۵-۶-۲. روایت موثقه یا صحیحه^۱ أبوبصیر

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا قُلْتُ: كَيْفَ أَقِيهِمْ؟ قَالَ: تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ فَإِنْ أَطَاعُوكَ كُنْتَ قَدْ وَفَّيْتَهُمْ وَإِنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ» (همان).

در این روایت از نحوه حفظ خانواده از آتش در آیه «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا»

۱. احمد بن محمد در سند روایت، احمد بن محمد بن خالد برقی است که وثاقتش ثابت است. عثمان بن عیسی و همچنین سماعة - بنا بر قولی - از ثقات واقفیه هستند (خویی، ۱۴۰۹، ج ۹، ص ۳۱۳) و بنا بر قول دیگری، عثمان بن عیسی از وقف توبه کرده و وقف سماعة ثابت نیست (ر.ک: شبیری زنجانی، ۱۳۷۷، ج ۱۲، ص ۴۲۷؛ همان، ج ۱۶، ص ۵۲۷) که روایت بر حسب قول اول، موثقه و بر حسب قول دوم، صحیحه تلقی می شود.

سؤال شده است که امام صادق (علیه السلام) در پاسخ می‌فرماید: آنان را به آنچه خداوند امر کرده، امر می‌نمایی و از آنچه خداوند نهی نموده نهی می‌کنی؛ پس اگر فرمان تو را پذیرفتند، آنان را از آتش حفظ کرده‌ای و اگر تو را نافرمانی کردند، وظیفه‌ات را به انجام رسانده‌ای.

مضمون این روایت با روایت قبلی مشابهت دارد.

۶-۶-۲. روایت موثقه^۱ سکونی

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَمَرْنَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أَنْ نَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوُجُوهٍ مُكْفَهَرَةٍ» (همان، ص ۱۴۳).

... رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ما فرمان داد که با معصیت‌پیشگان با چهره‌های عبوس دیدار کنیم.

در این روایت، بدون اشاره به برخورد عملی با اهل گناه صرفاً بر عبوس کردن چهره در برخورد با آنان از باب نهی از منکر تأکید شده، ضمن آنکه همین روایت در نقل دیگری با تعبیر «أَدْنَى الْإِنْكَارِ»، این شیوه برخورد با گناهکاران را کمترین حد نهی از منکر قلمداد کرده است. (همان)

با توجه به مفاد این چند روایت، اطلاق روایاتی که بر وجوب امر و نهی عملی دلالت دارند، قابل استناد نخواهد بود. اما این احتمال که با حفظ اطلاق آن روایات، این چند روایت را بر حداقل مراتب نهی از منکر حمل کنیم تا با وجوب اقدام عملی منافات نداشته باشد، چنان‌که برخی از فقها مانند صاحب جواهر و آیت‌الله خوئی در مورد روایت عبدالاعلی و روایت ابوبصیر قائل شده‌اند و از این رو، پدر را موظف به جلوگیری عملی از گناه اعضای خانواده‌اش دانسته‌اند (نجفی، بی‌تا، ج ۲۱، ص ۳۸۲؛ خوئی، ۱۴۱۸، ج ۳۲، ص ۱۲۲)، دست‌کم در خصوص این دو روایت قابل مناقشه است؛ چون تعبیر «حَسْبُكَ؟» برای تو همین بس است» در روایت عبدالاعلی و تعبیر «قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ؟» تو وظیفه‌ات را به انجام رسانده‌ای» در روایت ابوبصیر با چنین

۱. وثاقت ابراهیم بن هاشم نزد متأخرین مسلم بوده، بلکه او از اجلاء ثقات است (ششیری زنجانی، ۱۳۷۷، ج ۲۱، ص ۶۸۳۴) و حسین بن یزید نوفلی نیز بنا بر قول راجح، ثقة است و سکونی نیز از ثقات عامه است. (خوئی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۳)

توجیهی سازگاری ندارد، چنان‌که برخی فقهای معاصر، این نکته را گوشزد کرده‌اند.
(شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۵، ص ۱۴۸۲)

سرانجام، شاهد چهارم بر تقیید اطلاقات، روایت معتبر^۱ مسعده بن صدقه از امام صادق (ع) است که در بخشی از آن می‌خوانیم:

«سُئِلَ عَنِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْاجِبٌ هُوَ عَلَى الْأُمَّةِ؟ فَقَالَ: لَا فَقِيلَ لَهُ: وَلَمْ؟ قَالَ: إِنَّمَا هُوَ عَلَى الْقَوِيِّ الْمُطَاعِ الْعَالِمِ بِالْمَعْرُوفِ مِنَ الْمُنْكَرِ لَا عَلَى الضَّعِيفِ الَّذِي لَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى أَيِّ مِنْ أَيِّ يَقُولُ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْبَاطِلِ وَالذَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلُهُ وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَهَذَا خَاصٌّ غَيْرُ عَامٍّ...» (حرّ عاملی، ۱۴۲۹، ج ۱۶، ص ۱۲۶ - ۱۲۷).

از حضرت درباره امر به معروف و نهی از منکر سؤال شد که آیا بر همه امت واجب است؟ فرمود: نه؛ به ایشان عرض شد: چرا؟ فرمود: امر و نهی فقط بر عهده کسانی است که توانمند و مورد اطاعت (دارای نفوذ کلمه) باشند و معروف را از منکر تشخیص دهند، نه اشخاص ضعیف و فاقد دانش و هدایت لازم، که ممکن است دیگران را از حق به باطل رهنمون گردند؛ دلیل این مطلب از کتاب خدا این آیه است که «لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» پس این خاص است نه عام....

بی‌شک، منظور از شرط «قوی مطاع» بودن، قدرتی نیست که از شروط عامه تکالیف است، بلکه به برخورداری از توانمندی‌های مادی و معنوی برای الزام به واجبات و منع محرمات اشاره دارد. در ضمن، مقصود از امر و نهی در این روایت، به قرینه سایر روایات و سیره معصومین (ع)، امر و نهی عملی یا جمیع مراتب امر و نهی است و لذا حصر وجوب امر و نهی زبانی به افراد قوی مطاع از آن استفاده نمی‌شود.

با توجه به این شواهد، به نظر می‌رسد دیدگاه دوم و سوم نیز از پشتوانه استدلالی کافی برخوردار نیستند؛ زیرا این شواهد نه بر مشروط بودن امر و نهی عملی به اذن معصوم (ع) دلالت دارند و نه بر اختصاص آن به حکومت. صرف‌نظر از شاهد اول که دلیل لبی است و شاهد سوم که دلیل سکوتی است و لذا شرط معینی از آنها استفاده

۱. وثاقت مسعده بن صدقه بنا بر مبنای آیت الله بروجردی (ره) در مورد اتحاد وی با مسعده بن زیاد که توثیق دارد، اثبات می‌شود. (شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۹، ص ۳۲۱۲)

نمی‌شود، آنچه می‌توان از شاهد دوم استنتاج کرد، این است که باید ترتب مفسده را ملاک تقیید وجوب امر و نهی عملی قرار دهیم، خواه اذن معصوم علیه السلام در کار باشد یا نباشد و خواه اجرای آن توسط حکومت صورت گیرد یا غیرحکومت. بنابراین، تفاوت امر و نهی زبانی با امر و نهی عملی صرفاً جنبه صغروی دارد، نه کبروی؛ یعنی امر و نهی زبانی به این دلیل که نوعاً مفسده مهمی در پی ندارد، می‌تواند وظیفه‌ای همگانی و غیرمشروط به اذن معصوم علیه السلام تلقی شود و در مقابل، امر و نهی عملی توسط افراد عادی به دلیل آنکه نوعاً به مفساد اجتماعی می‌انجامد، معمولاً نمی‌تواند به آحاد جامعه واگذار شود؛ باید به کارگزاران حکومت اختصاص یابد یا با اذن معصوم علیه السلام همراه باشد، نه اینکه به لحاظ حکم اولی، حکم ویژه یا شرط زایدی برای امر و نهی عملی جعل شده باشد. بر اساس این تحلیل، در فرضی که امر و نهی عملی توسط کارگزاران حکومت موجب مفسده باشد، مشروعیت نخواهد داشت، هم‌چنان‌که اگر امر و نهی عملی توسط افراد عادی مفسده‌آمیز نباشد، واجب خواهد بود.

در مورد شاهد چهارم یعنی روایت مسنده نیز روشن است که شرط «قوی مَطاع» بودن، بر لزوم اذن معصوم علیه السلام یا حکومتی بودن امر و نهی عملی دلالت ندارد، بلکه مفاد آن صرفاً لزوم برخورداری آمر و ناهی از دو ویژگی قدرت مادی و اقتدار معنوی است که کاملاً به شرایط و ساختارهای اجتماعی بستگی دارند. واضح است که میان نموده‌های قدرت و اقتدار در ساختار جوامع قبیله‌ای و ساختار جوامع مدرن شهری و همچنین در خانواده سنتی پدرسالار و خانواده دموکراتیک، تمایزی ماهوی وجود دارد. از این رو، تعاریف واژه‌های «قوی»، «مَطاع» و نیز «مفسده» نمی‌توانند تعاریف ثابتی باشند، بلکه برحسب ساختارهای اجتماعی و فرهنگی دچار تغییر می‌شوند.

در نتیجه، امر و نهی عملی، وظیفه‌ای است همگانی و لیکن مشروط به قدرت، اقتدار و عدم مفسده و لذا با توجه به ساختارهای اجتماعی و خانوادگی دوران تجدد عمدتاً توسط حکومت‌ها قابل اجراست، هرچند در فرض وجود شرایط می‌تواند و باید به وسیله افراد عادی نیز اجرا گردد، هم‌چنان‌که در جوامع پیشین، امکان اجرای آن توسط افرادی که نقش حکومتی نداشته ولی از قدرت و اقتدار سنتی برخوردار بوده‌اند، وجود داشته است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد با تأمل پیرامون مسئله مراتب امر به معروف و نهی از منکر، برخی ابهامات آن برطرف شود. نتایج به طور خلاصه از این قرار بودند:

۱. برای مفهوم انکار می‌توان مراتب سه‌گانه در نظر گرفت اما برای امر به معروف و نهی از منکر صرفاً می‌توان دو مرتبهٔ زبانی و عملی قائل شد.

۲. کفایت انکار قلبی که در برخی روایات به آن اشاره شده، به معنای کفایت آن در سقوط تکلیف مستقل اعتقادی است، نه اینکه موجب سقوط تکلیف امر به معروف و نهی از منکر شود.

۳. می‌توان تقدیم امر و نهی زبانی بر امر و نهی عملی را از مصادیق ترجیح اسهل الأمرین دانست که از احکام اعتباری عقل عملی بوده و منشأ فطری دارد.

۴. لزوم رعایت تدرج میان شیوه‌های امر به معروف و نهی از منکر به مواردی اختصاص دارد که اشخاص بتوانند تفاوت میزان تأثیر را در آنها به‌روشنی احراز و مقایسه کنند و الا الزامی نیست.

۵. اجتناب از مجالس گناه و کناره‌گیری از گناهکاران در فرض احتمال تأثیر، از شیوه‌های امر به معروف و نهی از منکر است، ولی در فرض عدم احتمال تأثیر، تکلیف مستقلى است که هدف از آن، جلوگیری از پیامدهای روانی و اجتماعی همنشینی با گناهکاران است.

۶. امر و نهی عملی، وظیفه‌ای است همگانی و لیکن مشروط به قدرت، اقتدار و عدم مفسده و لذا با توجه به ساختارهای اجتماعی و خانوادگی دوران تجدد عمدتاً توسط حکومت‌ها قابل اجراست، هرچند در فرض وجود شرایط می‌تواند و باید به وسیلهٔ افراد عادی نیز اجرا گردد.

با این حال، کمبودی که در مورد بیشتر این نتایج شش‌گانه حس می‌شود، فقدان تحقیقات موضوع‌شناسانه است که میزان تأثیر شیوه‌های گوناگون امر به معروف و نهی از منکر، شاخص‌های احتمال تأثیر و شاخص‌های تحقق مفاهیمی مانند قدرت، اقتدار و عدم مفسده در امر و نهی عملی را با توجه به ساختارهای جدید و به طور مصداقی نشان دهند و از این طریق، زمینهٔ پیشرفت مباحث فقهی امر به معروف و نهی از منکر را فراهم کنند.

فهرست منابع

- * قرآن کریم.
* نهج البلاغه.
۱. ابوداود، سلیمان بن اشعث (۱۴۱۰ق). سنن أبی داود. تحقیق: سعید محمد اللحام، بیروت: دارالفکر.
 ۲. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۲۹ق). وسائل الشیعه. قم: مؤسسه آل البيت.
 ۳. حلی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق). مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه. تحقیق: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، قم: جامعه المدرسین فی الحوزة العلمية.
 ۴. خمینی، سیدروح الله (۱۳۸۰). تحریر الوسیله. قم: مؤسسه انتشارات دارالعلم.
 ۵. خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۰۹ق). معجم رجال الحديث. بیروت: دارالزهراء.
 ۶. خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق). موسوعة الإمام الخوئی. قم: مؤسسه احیاء آثار امام خوئی.
 ۷. سیستانی، سیدعلی (۱۴۱۴ق). قاعدة لا ضرر ولا ضرار. بیروت: دارالمورخ العربی.
 ۸. شبیری، سید موسی (۱۳۷۷). کتاب نکاح. قم: مؤسسه فرهنگی رأی پرداز.
 ۹. شوکانی، محمد بن علی (۱۹۷۳م). نیل الأوطار من أحادیث سید الأخیار. بیروت: دارالجليل.
 ۱۰. صدر، سید محمدباقر (۱۴۰۸ق). القواعد الفقهية. تقریر: سید کاظم حایری؛ قم: مکتب السید الحایری.
 ۱۱. طباطبائی، سید محمدحسین (بی تا). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمية فی قم المقدسة.
 ۱۲. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۱ق). الاحتجاج. بیروت: مؤسسه الجواد.
 ۱۳. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۰ق). النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی. بیروت: دار الكتاب العربی.
 ۱۴. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ق). الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة. قم: کتابفروشی داورى.
 ۱۵. عاملی، علی بن حسین (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد. تحقیق: گروه پژوهش مؤسسه آل البيت علیه السلام، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
 ۱۶. العذارى، سید سعید کاظم (۱۴۲۰ق). الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر. قم: مرکز الرساله.
 ۱۷. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق). مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول. تحقیق: سید هاشم رسولی، تهران: دارالکتب الإسلامية.
 ۱۸. نجفی، محمدحسن (بی تا). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
 ۱۹. نوری، حسین بن محمد تقی (۱۴۰۸ق). مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل. بیروت: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث علیه السلام.